

تاریخ فلسفه حقوق

«۴»

سقراط

مخالف سرسخت سوفسطائیان سقراط بوده که در آتن از ۴۶۹ تا ۳۹۹ قبل از میلاد زندگی میکرد. سقراط بیشتر بدانشمندان شباهت داشت تا بفلاسفه نظری.

همانند سوفسطائیان، از سقراط هم نوشته برای ما بجا نمانده است تا نظریات او را مستقیماً از آن بدست آوریم بلکه عقاید او را بایستی در نوشته‌های دیگران جستجو نمود. ولی بعکس سوفسطائیان که نظریاتشان از طریق دشمنانشان بما رسیده در مورد این دانشمند مریدان و شاگردانش در نشر عقاید استاد همت کردند و نوشتجاتی درباره عقاید وی بیادگار گذاشته اند مانند مکالمات افلاطون و یاداشتهای گزنون که ارزش اولی برای فهم منظور بیش از دومی است.

معمداً در این مکالمات نظریات سقراط و افلاطون چنان در هم شده که تمیز آنها از هم مقدور نیست بخصوص مکالماتیرا که افلاطون در اواخر عمر تحریر کرده است. فقط مکالماتی را که در مدت کمی پس از سقراط نوشته است مانند **خطابه دفاعیه سقراط**، **او توفرون**، **اقریطون**^۲ و غیره میتوان نزدیکتر بافکار و عقاید سقراط دانست و شاید همان نظریات خود او باشد.

سقراط بشیوه مخصوصی بامخاطب خویش وارد بحث میشد بدینطور که ستوالاتی چند از وی مینمود و از پاسخهای وی آنچه را لازم گفتار او بود خود بطور نتیجه بیرون کش میکرد و بحریف تحویل میداد و برخلاف سوفسطائیان که مدعی دانستن همه چیز بودند وی اقرار بنادانی داشت.

با سوفسطائیان بشیوه که ما آنرا استهزاء (Ironie) مینامیم رفتار مینمود. باین ترتیب که ستوالاتی بظاهر ساده و در معنی مشکل طرح کرده از آنان پاسخ آن ستوالات را میخواست. سپس ایشان را مجبور میکرد که باشتباه خویش اعتراف نمایند.

با اینهمه سقراط از جهتی بسوفسطائیان شبیه بود چه در مطالعات خویش توجه بانسان داشت. شعار وی این عبارت بود که برسر در مبد **دلفس**^۴ نوشته شده بود «**خود را**

از خویش بشناس.»

سقراط در حکمت خود چنان پابند کلمه فوق بود که هیچکس با اندازه وی بلزوم این معنی اصرار نداشت. در این سبیل سقراط به نتایجی کاملاً در جهت مخالف آنچه سوفسطائیان میگفتند رسید.

بعقیده سقراط بایستی میان ادراکات حسی که در آنها دگرگونی، تمایلات شخصی، ناپایداری و احوال فردی حکم فرمات و ادراکات عقلی که ثمره آن علم کلی است فرق گذاشت. لذا باید از حواس گذشته و بعقل تکیه نمود. تعلیمات سقراط در «جستجوی ماهیت هر چیز» خلاصه میشود.

او دانستن و علم بدان را یکی میدانست مانند علم و فضیلت. چه فضیلت جز عمل بعلم چیز دیگر نیست. فضیلت حقیقی است که فقط در عمل شناخته میشود.

علم صحیح علم بکلیات است یعنی درو راه جزئیات بایستی متوجه کلیات بود. کسانی را که بجای حقیقت، به تنوع اشیاء واقعی و نظریات خصوصی توجه دارند نمیتوان فیلسوف (دوستدار خرد) دانست بلکه باید آنانرا از اصحاب ظن و گمان شمرد. درس کثرت دنیای مشهود که موضوع حس است دنیای عقلی قرار دارد که موضوع علم میباشد. فلسفه حقاً همان دانش دوستی است.

باین طریق سقراط طرح اولیه یک سیستم فلسفی تصویری را ریخت که بعداً بدست افلاطون بنای آن پایان یافت. او طریقه فلسفه جوئی ب مردم میآموخت و بخصوص در مباحثه یا آنان توجه بمسائل اخلاقی داشت. دوست عکس عملی که سوفسطائیان انجام میدادند و خلق را نسبت بمبانی مشکوک مینمودند.

برخلاف سوفسطائیان که قوانین جاریه را ب مردم بی ارزش جلوه میدادند، سقراط نه تنها قوانین مدون بلکه قوانین غیرمدون را نیز لازم الاحترام میدانست. اینگونه قوانین را، بعقیده سقراط، خدایان دردلهای مردم جایگزین کرده اند و خلاصه کسیکه باین قوانین احترام گذارد حرمت عقل و احترام مقام الهی را نگاه میدارد. باین کیفیت سقراط تصریح میکند که ایمان بیک عدالت برتر و بالاتری دارد که ارزش آن لزوماً بستگی بقصاص یا تشریفات تدوینی ندارد.

بنظر سقراط اطاعت از قوانین مملکتی در همه حال واجب است. فرد خوب اجتماع مجبور است حتی از قوانین بد مملکت اطاعت کند تا افراد بد را تشویق بزیر پا گذاردن قوانین خوب ننماید.

او خود کاملاً تابع این اصل بود چه وقتی متهم باعتقاد بخدایان جدید و گمراه کردن جوانان و بالاخره محکوم باعدام گردید اجرای حکم را با کمال رغبت تحمل کرد و خویشتن را بورطه انداخت که مجال فرار از آن برایش میسر بود.

اتهام باعتقاد بخدایان جدید که قبلاً آریستوفانوس در کتاب «خوگان» بسقراط بسته بود بسا ادعای این دانشمند باینکه از ناحیه الوهیت بساو الهام میشود قوت گرفت

در صورتیکه از این الهام جز ندای وجدانش منظوری نداشت. این رفتار سقراط که مخالف با مذهب عامه بود بهانه بدست دشمنانش داد.

حالتی را که در آن این حکیم مرگ را استقبال نمود آتقدر روشن و عالی بود که او را در پیشگاه انسانیت رو سفید ساخته پیشرو سایر شهدای راه فکر گردانید. بسبب تعلیماتش که مبنی بر جستجوی اصول عقلی سلوک است، سقراط درخور آنست که لااقل یکی از اولین بناگذاران اخلاق شمرده شود.

افلاطون

آثار افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ قبل از میلاد)، شاگرد ارجمند سقراط، بصورت مکالمه نوشته شده است.

در این مکالمات سقراط گاه باشاگردان خود و گاه با سونسطائیان مباحثه میکند تا جائیکه بنظر میرسد تمام سیستم فلسفی افلاطون در این مکالمات از دهان استادش شنیده میشود. معیناً مؤلف این مکالمات سقراط نیست؛ گرچه سقراط یکسره خود را در اختیار مطالعات فلسفی گذاشته بود ولی سیستم کاملی بنا ننهاده.

پس سقراط افلاطون با سقراط تاریخ یکی نیست باین معنی که در غالب این مکالمات سقراط جز خود افلاطون کس دیگری نباشد.

از افکار افلاطون فقط بآن قسمت توجه میکنم که مخصوصاً بموضوع مابستگی دارد برای این منظور، از آثار این حکیم عالقدر، فقط دو مکالمه مملکت و نوا میسی (یا قانونگزاری) را با انضمام هر ساله سومی بنام هر دو سیاسی مورد مطالعه قرار میدهم که اولی از همه مهتر و در آن، افلاطون، عقیده ایده آلی خود را در خصوص هیئت اجتماعی (یا اجتماع) توجیه میکند. در این کتاب افلاطون بمسئله عدالت در هیئت اجتماعی بسیار اهمیت میدهد و ثابت میکند که عدالت در اجتماع بیشتر نمایان است تا در انسان؛ عدالت در هیئت اجتماعی با حروف بزرگ نوشته شده است و در فرد با حروف کوچک.

هیئت اجتماعی، در نظر افلاطون، انسانی کبیر است. عبارت دیگر يك ساختمان کامل و یایک واحد تمام عیار میباشد.

هیئت اجتماعی موجود کامل و استواری است که از افراد تشکیل شده، یکپوری است که از اعضای چند ساخته شده و مجموع آنها موجب حیات او میباشد.

در اجتماع، همچنانکه در فرد، بایستی يك هم آهنگی کامل که مورث فضیلت است وجود داشته باشد. عدالت که رابطه موزون میان اجزاء يك کل است برترین فضائل است. عدالت اقتضا میکند که هر کس وظیفه خود را بنظور يك هدف همگانی انجام دهد.

افلاطون با دقت زیاد هیئت اجتماعی را با فرد مقایسه میکند و در حالیکه باین مقایسه اساس معرفت النفسی میدهد آنرا تا جزئیات تعقیب مینماید.

روح انسانی دارای سه قوه است: یکی عقل که حکم میکند. دیگری شجاعت که

تاریخ فلسفه حقوق

فعال است و بالاخره شهوت که اطاعت میکند. در هیئت اجتماعی نیز میتوان سه طبقه زیر را از هم تمیز داد :

فلاسفه که باید حکمرانی کنند .

سربازان که مأمور دفاع از یک جامعهند .

پیشه‌وران و کشاورزان که بارتیهٔ احتیاجات اجتماع بدوش آنان است .

همچنانکه عقل هادی انسان است در مملکت نیز طبقهٔ که نمایندهٔ عقل است (فلاسفه)

باید رهبر باشند .

دلیل لزوم شرکت در اجتماع و پیروی از آن نقص و عدم قدرت فرد است بر انجام حوائج خویش. موجود کاملی که میتواند خود را کفایت کند و همه را در بر گرفته بر آنان حکومت نماید اجتماع است .

هدف هیئت اجتماعی هدفی است کلی . بهسارت دیگر آنچه در اجتماع انجام میگیرد بخاطر حفظ حیات افراد است. غرض دولت سعادت مند کردن افراد است بوسیلهٔ فضیلت همان افراد .

باید متوجه بود که در فلسفهٔ کلاسیک یونانی سعادت و فضیلت دو اصطلاح متضاد نیستند بلکه یکی میباشد. چه سعادت عبارت از عمل روح است بمقتضای فضیلت یعنی بمقتضای طبیعت واقعی خود روح .

پس بعقیدهٔ افلاطون هیئت اجتماعی شامل فعالیت‌های افراد در تمام پروژات و ظهورات آن میباشد و همین هیئت اجتماعی است که خیر را در جامعه تعمیم داده حفظ مینماید .

قدرت دولت نامحدود است. آزادی مخصوصی برای کسی در نظر گرفته نشده و همه چیز تحت ادارهٔ دولت میباشد .

این نحوهٔ ادراک مطلق با آنچه، پس از مدت‌های زیاد، فلاسفه اختیار کردند و عمل دولت را محدود بشرائط معین و مشخصی نمودند (دولت قانون: گالت) تضاد دارد .

از طرف دیگر این ادراک افلاطونی چیزی بود که در دنیای هلنی (یونان) خریدار داشت. بنابراین وظیفهٔ دولت در نزد یونانیان بیش از هر چیزی عمل تربیت است چنانکه در مکالمهٔ مملکت در این موضوع بتفصیل بحث شده است .

در نظر افلاطون، در درجهٔ اول مسائل تربیت موسیقی و ورزش است. موسیقی که نخستین پایهٔ ادبی است روح را طوری آماده میکند که بغوی بتواند خیر و زیبایی را درک کند. سپس ریاضیات است (که شامل نجوم نیز میباشد) و در دنبال اینها، برای کسانی که استعداد بیشتری دارند، آموزش سایر علوم و فلسفه میآید .

افلاطون بخصوص هم خود را مصروف آماده کردن هم میهنان خویش جهت یک زندگی سیاسی مینماید .

بهترین افراد بایستی عهده‌دار مشاغل دولتی باشند و انتخاب آنها بایستی درجه‌ای و روی اساس مخصوصی باشد و قبل از ۵۰ سالگی کسی نباید باینگونه مشاغل برسد و باز

مشروط بر اینکه جز این شغل، که عالیترین شغلهاست، بشغل دیگری نپردازد .
 در این نظر فرد بکلی فدای اجتماع شده است و تصور اینکه حقوق مخصوصی، حتی طبیعی، برای فرد وجود داشته باشد منتفی است و دولت بطور مطلق اختیاردار است .
 افلاطون برای اینکه رابطه سیاسی را استوارتر و کوتاه تر سازد شخصیتهای اجتماعی را بطن میان فرد و دولت را حذف میکند .

در نظر این فیلسوف در هر حال شخصیت انسان بطور کامل مراعات نشده است. مثلاً جستجوی الفاء بردگی در عقاید این حکیم امری عیب است چه، در نظری، بردگان داخل در طبقاتی که امر اجتماع بدانان محول است نیستند . بنابراین چقدر در اشتباهند آنانکه میخواهند در آراء افلاطون یک نوع سوسیالیسم بیابند : تنها مسائل اخلاقی و اجتماعی بود که افلاطون را در ساختن **مدینه فاضله** هدایت کرد بدون آنکه جهات اقتصادی در این راه پیشرو فکر او باشند .

این بود خلاصه از عقاید مهم افلاطون در ممالک مملکت . در مکالمه نوامیس افلاطون یکسره در پی ایدآل نرفته حقیقت را از لحاظ امکان در نظر گرفته غالباً شم علی قابل تحسینی از خویش بروز داده است .

چنانکه دیدیم ، در مکالمه مملکت ، افلاطون حکومت حکماء را یک اصل مسلم و بدیهی میدانست که رهبر آنان فقط اصول حکمت میباشد . بدیهی است که در این فرض قوانین، خاصه قوانین جزائی، ارزش واقعی خود را از دست میدهند و حال آنکه اگر زندگی عملی و طبیعت واقعی انسان را در نظر بگیریم بدون شك این قوانین را ضروری می یابیم .
 در مکالمه نوامیس افلاطون دقیقاً چگونگی تحول از آنچه باید باشد (عالم ایدآل) را آنچه هست (عالم واقع) بیان میکند و بتفصیل مسئله قانونگزاری را مورد بحث قرار میدهد . با اینهمه اصول اساسی مکالمه مملکت در کتاب نوامیس حفظ شده است .

افلاطون امر تربیت را بعهده دولت میداند و معتقد است که با قانون بایستی تفسیری همراه باشد که آنرا توضیح کرده مشوق و محرک مجری آن شود .

از قوانین جزا بیشتر منظور طبی دارد باین معنی که مجرمان ، در نظری ، مردمی مریض میباشند . چه بنا بر تعلیمات سقراط هیچکس بعد خطا کار نیست . قانون وسیله معالجه این مریض و مجازات بمنزله داروی آنان است . اما در اثر جرم اجتماع نیز مریض میشود . لذا بمنظور تأمین سلامت اجتماع و خیر عموم مجرمی را که بهیچوجه اصلاح پذیر نمیباشد بایستی از میان برداشت .

در این مقام بایستی متوجه بود که میان نظر افلاطون و نظر مکتب جدید آنتروپولوژی جزائی^۲ فرق است . چه اینان جرم را نتیجه ضعف و فتور قوای جسمانی مجرم میدانند در حالیکه افلاطون جرم را مریضی روحی میدانست که ناشی از جهل مجرم بحقیقت و یا بفضیلت که معرف حقیقت است میباشد .

۱ - برای این موضوع بکتاب سیاست (۲۹۴ تا ۲۹۹) نیز مراجعه شود .

۲ - Anthropologie criminelle

افلاطون در کتاب **نوامیس** بشخصیت افراد (البته منظور افراد آزاد است چه بندگان را چنانکه دیدیم جزء طبقات سه گانه نمیآورد) و خانواده و مالکیت توجه داشته و بر خلاف آنچه در مملکت دیده میشود آنها را فدای یک نوع رژیم دولتی نکرده است. با این همه در این کتاب هم بقدرت دولت اهمیت زیاد داده آنرا فوق تمام قدرتها میشناسد.

مثلاً در مورد تقسیم ثروت، که طبقه بندی مردم از آن ناشی است، تشکیل خانواده، موسیقی و شاعری - که از آنها منظور تربیتی مقصود است - و مذهب و شاعر مذهبی و غیره دولت صاحب اختیار زیادی است. در خصوص نوع حکومت افلاطون بکلیت نوع حکومت مختلطی پیشنهاد میکند که در تنظیم آن طرز حکومت اسپارت مورد توجه او بوده است. در این طرز حکومت دوشادوش شاه، مجلس سنا و نمایندگان پنجگانه وجود داشته اند. گفتیم که مکالمه **نوامیس** دارای اساس تاریخی مهمی است. مثلاً در این کتاب در موضوع پیدایش حقوق بحث شده و خود این حکایت از بکنوع شناسائی بحقیقت تجربی دارد که بر آنچه در همین خصوص در مملکت وجود دارد می چربد. گرچه در مکالمه اخیر بنای دولت کاملاً ایدآلی است معذک این کتاب شامل قسمتهائی است که مبتنی بر اساس تاریخی و مناسب با تمدن یونانی میباشد. این تمدن، با حفظ اصول اساسی اش، با اسلوبی ایدآلی مجسم شده است. افلاطون علی رغم نظر سوفسطائیان و عوام فریبان سعی داشت ثابت کند حکومت تنها حق مردم کاردان است و چنین حکومت است که از انحلال هیئت اجتماعی جلوگیری میکنند. پس بایستی اعتراف کنیم که فهم سیاسی این حکیم هدف عملی داشته که با شرائط تاریخی زمان او سازگار بوده است.

ارسطو

ارسطو (۳۲۲ - ۳۸۴ قبل از میلاد) در شهر **استاگیرا** متولد شد و بیست سال تمام در خدمت افلاطون شاگردی کرد. بعداً استاد اسکندر کبیر گردید. پس از آنکه اسکندر پادشاهی یافت ارسطو مکتبی، در آتن، در محل **ژیمیناز لیسسه**، بپا کرد. ارسطو تقریباً با تمام علوم زمان خود آشنائی داشته و میتوان او را موجد چندین علم شناخت.

چون بسیاری از نوشته های دانشمندان پیش از ارسطو از میان رفته لذا نمیتوان بتحقیق میزان استفاده او را از تحقیقات آنان تعیین نمود. خصیصه نبوغ ارسطو با از آن افلاطون فرق دارد. باین معنی که طبع افلاطون بیشتر موافق با تحقیقات نظری بوده و حال آنکه ارسطو بمشاهده و تجربه بیشتر دل بستگی داشته است. معذک اختلاف این دو فیلسوف در مسائل اساسی فلسفه زیاد نیست و آنانکه آندو را در این مورد ضد یکدیگر معرفی کرده اند در اشتباه بوده اند: گرچه ارسطو

پارهٔ از نظریات استاد را صریحاً رد کرده ولی اغلب این مباحثات ناشی از اختلافات شخصی بوده که زیاده رویهای بعضی مسووب جعل داستانهایی شده است. این نکته را نباید از نظر دور داشت که اصول فلسفی ارسطو همانند افلاطون متافیزیکی و اصالت تصویری است. در اینجا نیز ما از نظریات ارسطو آنچه را که مربوط به فلسفهٔ حقوق است مورد دقت قرار میدهیم. مهمترین آثار وی در این خصوص نگارشات او در سیاست و اخلاق است که در قسمت اخیر سه کتاب **اخلاق نیکوماخس**، **اخلاق اودم** و **اخلاق کبیر** در دست میباشد. بخشهای این سه کتاب با یکدیگر مطابقت دارند.

اخلاق نیکوماخس بدون شك از ارسطو، و اخلاق اودم احتمالاً از ادموس^۱ شاگرد ارسطو و **اخلاق کبیر** منتخبی از دو کتاب مزبور میباشد. همهٔ کتاب سیاست که در ۸ فصل تدوین شده بدست ما نرسیده است.

نوشتهٔ دیگر ارسطو دربارهٔ قوانین اساسی است که شامل ۱۵۸ قانون اساسی بوده که قسمت کمی از آن بجا مانده است. اخیراً قانون اساسی آنتیان، که بخش مهمی از کتاب مزبور بوده، یافت شده است.

ارسطو، مانند افلاطون، معتقد بود خیر محض سعادت است که ثمرهٔ فضیلت میباشد. هیئت اجتماعی امری است حتمی نه یک ائتلاف ساده یا یک اجتماع موقت که برای هدف خصوصی بوجود آمده باشد. بلکه یک اتحاد عضوی (حیاتی) کاملی است که غایت آن فضیلت و سعادت عموم است. باین معنی که هیئت اجتماعی اتفاق لازمی است برای نیل بکمال زندگی. انسان به مقتضای طبع مدنی است. منطقاً تصور هیئت اجتماعی مقدم بر تصور افراد آن است چنانکه تصور بیکر قبل از تصور اجزاء متشکله آن در ذهن وجود دارد. عبارت دیگر همانطوریکه تصور یکدست زنده جدا از بدن محال است تصور فرد مجزا از اجتماع نیز ممکن نیست.

دولت زندگی مردم را بوسیلهٔ قوانین اداره میکند و این قوانین حاکم بر شئونات زندگی آنان میباشد. چه افراد بخود تعلق نداشته از آن هیئت اجتماعی اند.

غرض از قوانین عدالت است که ارسطو در این باره تحقیقی عمیق دارد. اساس عدالت مساوات میباشد و مساوات کاربردهای مختلف دارد.

ارسطو چند قسم عدالت تشخیص میدهد. نخست عدالت **توزیعی** که در مورد تقسیم مناصب و ثروت قابل اجراست. ثمرهٔ این عدالت آن است که هر یک از اعضاء اجتماع سهمی متناسب با ایاق خود دریافت میدارد.

ارسطو عدم مساوات را چنین توجیه میکند: چون افراد از همه جهت با هم برابر نیستند ناچار سهم آنان نیز یکسان نتواند بود. چه اگر با افرادی که ایاقشان یکسان نیست بطور مساوات رفتار شود اصل مساوات از مسیر خود خارج و مورد تجاوز قرار گرفته است. پس عدالت توزیعی یک تناسبی است که آنرا میتوان (گرچه قدری ساختگی) با نسبت هندسی بیان کرد.

دوم عدالت **تصحیحی** و با **مساواتی** است که میتوان آنرا عدالت **اصلاحی** و یا **مقابلی** هم نامید. این نوع عدالت، داد و ستد مردم را بایکدیگر تنظیم میکند. در اینجا اصل مساوات بشکلی غیر از آنچه قبلاً دیدیم بروز دارد: منظور ارسطو فقط تعیین سود و زیان است بدون توجه باشخاص. یعنی تعیین اشیاء و افعال از روی ارزش خارجی آنها بدون آنکه خللی باصل مساوات نسبت باشخاص وارد آید. این نوع عدالت را میتوان با نسبتهای عددی بیان کرد.

ثمرهٔ این نوع عدالت آن است که هر یک از متعاملین خود را در شرایطی مساوی بیابند بطوریکه هیچک از آنها نه زیاده‌تر از دیگری بدهد و نه کمتر دریافت کند. از اینجا میتوان تعریف زیر را برای اینقسم عدالت نمود:

« **نقطهٔ فصل و یا تساوی سود و زیان.** »

بدیهی است که از این الفاظ معنای وسیع آن مقصود است و بایستی آنرا نه تنها در روابط ارادی و قراردادی افراد بلکه در روابط غیر ارادی آنان، که ناشی از جرم میباشد، قابل اجراء دانست. چه در اینمورد باید قسمی از مساوات رعایت شود باینمعنی که جرم و مجازات با یکدیگر متناسب باشند. پس عدالت **تصحیحی** (یا **مساواتی** و یا **اصلاحی**) در تمام داد و ستد ها اعم از حقوقی و جزائی حکمفرماست.

ارسطو در این مقام بخوبی فکر خود را توضیح ننموده است. او میگوید عدالت **تصحیحی** و یا **مساواتی** را میتوان از دو نقطه نظر مورد توجه قرار داد:

یا از این نظر که شکل روابط داد و ستد را بوجب میزانی تعیین میکنند. در اینحال عدالت **تعویضی** است. یا از این جهت که ثمرهٔ آن ترجیح این میزان است، بوسیله قاضی، در موارد اختلاف، و میتوان آنرا عدالت **قضائی** نامید. چه در اینجا منظور جبران خسارت بغير حقی است که وارد آمده، برخلاف میل وارد آورنده آن. در موضوع داد و ستد ها برعکس، این نوع عدالت در وهلهٔ اول متوجه طرفین معامله است و دخالت اصلاحی قاضی ممکن است لزوم پیدا نکند.

ارسطو از اجرای مجرد قوانین نگران بوده مصلحی در برابر خشونت عدالت پیشنهاد کرده است و آن انصاف است که وسیلهٔ برای فرار از جمود قانون و تطبیق آن بر موارد خصوصی است. این فیلسوف برای اینکه فکر خود را بفهماند انصاف را بیک آلت اندازه گیری تشبیه میکند (**قاعدهٔ لیبسی**^۱) که از ماده قابل انعطافی تهیه شده و با آن میتوان اعوجاج اشیاء را اندازه گرفت. همین قسم قوانین، شکلی، مجرد و شمائی ۲ هستند که کار برد صحیح آنها مستلزم یک نوع تطبیق است. این تطبیق را انصاف بدست میدهد. بنظر ارسطو حتی در مواردیکه قانونگذار قانونی پیش بینی نکرده توجه بانصاف اصول جدیدی الهام مینماید.

درباره روابط میان دولت و افراد، ارسطو، بخلاف افلاطون، که فرد و سایر اوساط اجتماع را فدای هیئت اجتماعی مینمود و آنها را در دولت مستهلك میدانست، برای این اوساط اهمیت اساسی قائل شده و با آنکه دولت را برترین هیئت سیاسی میدانند عقیده دارد در این هیئت اجتماعی از قبیل خانواده و عشیره یا قریه بحال خود باقی میماند. از نخستین واحدا اجتماع یعنی خانواده بعشیره یا دهستان میرسیم و ائتلاف این قراء دولت یونانی را بوجود میآورد.^۱ توجه باین اوساط اجتماعی خود دلیلی است بر اینکه ارسطو بواقع نزدیک تر بوده تا افلاطون.

در مقابل ایده آلیسم مطلق یعنی صرف نظری افلاطون، روح عملی ارسطو قرار گرفته که در برابر قضایائی یکجور علل مخصوص و مراحل بسط آنها را جستجو میکنند عناصر مشکله خانواده عبارتست از: مرد، زن، اطفال و خدمه که تشکیل یک اجتماع طبیعی و دائمی را میدهند. از ائتلاف چندین خانواده قمریه تشکیل میشود و از ترکیب چند قریه کشور بوجود میآید و این تنها هیئت اجتماعی است که خود بر خود حکومت کامل دارد. پس دولت محصول جماعات دیگر است که مبداء آن از طبیعت سرچشمه میگردد.

ارسطو مسئله بردگی را باین نحو توجیه کرده است:

آنانکه نمیتوانند خود را اداره کنند ناچار از اطاعت دیگرانند.

در تصور ارسطویی کشور نیازمند طبقه است که یکسره بشاغل مادی پرداخته از طبقات ممتاز دیگر نگهداری نماید، تا اینان بتوانند بفراتر از هم خویش را صرف کارهای عالیتری بخصوص حیات سیاسی نمایند.

باید متوجه بود که در آن روزگار، برای کشور، بردگی از ضروریات بشمار میرفته است. (میدانیم که بردگی یکی از پایه های تشکیلات دولت رم بوده چه بسا کارهای عمومی را که بردگان انجام میدادند. بعلاوه مسئله بردگی امکان اشتغال افراد را بیست و علم و ادب تا اندازه زیادی تسهیل مینمود. این نحوه بردگی را میتوان در شمار نتایج پیروزی های نظامی قوم یونان جای داد. بسیاری از بردگان تعلیم و تربیت یافته، بخصوص یونانیان، عهده دار کارهای شریف و مهم بودند تا آنجا که گاهی مالک خود را در تربیت شخص وی یاری میکردند. و نیز میدانیم که در رم عده زیادی از بردگان تقریر نویس و یا اسانیدی بلند پایه بوده و یا منسوب بکتبخانه هائی بودند که تعداد آنها، بخصوص در زمان امپراطوری رم، زیاد بود.) و از اینجا میتوان تا اندازه نظریه ارسطو پی برد.

بگفته ارسطو (La navette) که اگر ما کو (La navette) به تنهایی روی دستگاه بافندگی پیش میرفت از بردگی ممکن بود صرف نظر شود. این گفته نشان میدهد تا چه اندازه این حکیم به نقشی که بردگی در زمان وی عهده دار بوده دقت داشته است البته بعدها پیشرفتهای صنعتی، اختراع ماشینها و غیره سهم بسزائی در الغاء بردگی داشته اند.

۱ - باید متذکر بود که دولت در عرف یونانی یک واحد سیاسی بود بسیار محدودتر از آنچه امروز از کلمه دولت مفهوم میشود.

تاریخ فلسفه حقوق

اما اگر در پارهٔ از فرصت‌های تاریخی و جوب نسبی بردگی قابل قبول بوده، و از این نقطه نظر ملاحظات ارسطو قابل توجه باشد، باز نظر وی را نمیتوان بدون نقص دانست. چه ارسطو این نظریه را بطور مطلق محقق دانسته است.

در حقیقت خود نفس بردگی با حق آزادی که طبیعی هر فرد است منافات دارد و نمیتوان پذیرفت که طبقهٔ مخصوصی از مردم طبیعتاً برای خدمت بسایرین آفریده شده باشند. برعکس افلاطون که در جستجوی **مدینهٔ فاضله** بود، ارسطو قبل از هر چیز بواقعیت اجتماعات نظر داشته و بترتیب و تحلیل آنها پرداخته است. بدبختانه قسمت مهمی از مجموعهٔ قوانین اساسی وی از بین رفته و چنانکه قبلاً گفتیم تنها يك بخش از آن، که قانون اساسی آتنیان باشد، اخیراً بدست آمده است. گرچه کتاب **سیاست** وی دارای ملاحظات عمومی میباشد ولی ارسطو در این کتاب بخصوص روابط میان مؤسسات سیاسی و شرایط تاریخی و طبیعی و بالتیجه، نه‌خیر مطلق، بلکه خیر نسبی را مورد مطالعه قرار میدهد: کدامند دولی که با شرایط مختلفهٔ زندگی بهتر سازگارند؟ ارسطو نخستین کسی است که بتفکیک قوای ثلاثهٔ دولتی یعنی قوای تقنینیه، قضائیه و اجرائیه اشاره کرده است.

تشکیلات حاکمهٔ هر کشور، بعقیده وی، تألیفی از قوای مزبور میباشد.

برحسب اینکه قدرت دودست يك یا چند نفر و یا همهٔ مردم باشد، ارسطو سه نوع حکومت تمیز میدهد: سلطنتی، اشرافی و ملی که این هر سه را، بشرط آنکه قدرت برفع و صلاح عموم بکار رود، سودمند میدانند.

شعبهٔ شگانهٔ علوم انسانی و مطالعات فرسنگی

پرتال جامع علوم انسانی

